



درس تفسیر سوره مبارکه ملک جلسه ۳

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ (۲) الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۳) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۴) وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵)﴾

در این راهپیمایی یا تجمع عظیمی که به پیشنهاد بعضی از اعظم ما درباره حمایت از یمنی‌ها است از ذات اقدس الهی مسئلت می‌کنیم همه کسانی که در این تجمع شرکت کردند، پاداش دنیا و آخرت داشته باشند و خطر استکبار و صهیونیسم و آل سعود به خود آنها برگردد و کشورهای اسلامی از این غده بدخیم منطقه نجات پیدا کنند و ایام امامت و خلافت و ولایت وجود مبارک ولی عصر است، امیدواریم با ظهور آن حضرت همه این بدخیم‌ها به عذاب الیم گرفتار بشوند.

سوره مبارکه «ملک» که آغازش با تبارک است، قرطبی در جامع نقل می‌کند که کسی به محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است، عرض کرد من در جایی خیمه زده بودم، بعد معلوم شد که آنجا قبری است که صاحب آن قبر یعنی مقبور در آن قبر سوره مبارکه «تبارک» را قرائت می‌کرد. حالا او که بود؟ چگونه قرائت آن

مقبور را شنید؟ یک بحث جدایی دارد. عمده آن است که قرطبی در جامع می‌گوید که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «هِيَ الْمَانِعَةُ الْمُنْجِيَّةُ»<sup>۱</sup> یعنی قرائت این سوره باعث منع از عذاب الهی است، یک؛ باعث نجات از عذاب الهی است، دو.

روایتی را قرطبی در جامع نقل می‌کند و آن روایت این است که اگر سه چیز در جهان نبود، سر بشر را چیزی خم نمی‌کرد: «الْفَقْرُ وَالْمَرَضُ وَالْمَوْتُ وَإِنَّهُ مَعَ ذَلِكَ لَوُتَّابٌ»<sup>۲</sup> اگر مرض نبود و فقر نبود و مرگ نبود، این بشر سرش به چیزی خم نمی‌شد او داعیه طغیان را داشت، سرکشی می‌کرد. بعد حضرت فرمود: «وَإِنَّهُ مَعَ ذَلِكَ لَوُتَّابٌ»؛ با اینکه این سه عامل برای پند و اندرز هست، با این وجود او وثبه و جهش خودش را دارد، می‌جهد، دورخیز برمی‌دارد. این است که این آیات و این سور برای تنبّه بشر سهم سازنده‌ای دارد.

مطلب دوم در بحث‌های قبل اشاره شد که بعضی از اسما و اوصاف هستند که نامشان مشترک است بین صفت ذات و صفت فعل. یکی از آنها مسئله علم است. علم دو قسم است: یک علم ذاتی است که صفت ذات است و یک علم فعلی است که صفت فعل. صفت ذات را از مقام ذات انتزاع می‌کنند، صفت فعل را از مقام فعل. آن محمولی که ذاتی موضوع است، آن را از ذات موضوع انتزاع می‌کنند، مثل «الانسان ناطق» که منظور از آن ناطق آن صفت ناطقه است و آن محمولی که صفت فعل است نه صفت ذات، آن محمول را از ذات انتزاع نمی‌کنند، از فعل انتزاع می‌کنند. اگر گفتیم «الانسان قائم» یا «زید قائم»، این قائم را از فعل او می‌گیرند، نه از گوهر ذات او.

بنابراین ذاتی هست وصفی است فعلی هست، تعیین محور اتحاد موضوع و محمول، به دست محمول قضیه است؛ اما محمول، صفت ذات است یا صفت فعل آن را با حمل می‌شود تشخیص داد. اگر قضیه حملیه همیشه موجه بود و

۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۰۵.

۲. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

اصلاً سلب‌پذیر نبود، معلوم می‌شود ذاتی است و البته بین عرض ذاتی با ذاتی باب ماهیت هم باید فرق گذاشت و اگر گاهی موجب است گاهی سالبه، معلوم می‌شود صفت فعل است. علم دو قسم است: علم ذاتی که خدای سبحان ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۳</sup> است، قبل از اینکه اشیا خلق بشوند عالم است، بعد از خلق شدن عالم است. از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) سؤال کردند که آیا ذات اقدس الهی به معدومات علم دارد؟ فرمود نه تنها به معدومات علم دارد، به ممتنعات هم علم دارد؛ یعنی معدوم ممتنع که یک قسم خاصی از معدوم است. نه تنها به ممتنعات علم دارد، به ممتنعات «علی فرض وجود» هم علم دارد، آن وقت به آیه سوره مبارکه «انعام» استدلال کردند که فرمودند کفار در دوزخ درخواست می‌کنند که به دنیا برگردند، دنیایی در کار نیست، چون بساط دنیا برچیده شد: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾<sup>۴</sup> شد، ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ﴾<sup>۵</sup> شد، ﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾<sup>۶</sup> شد، بساط آسمان و زمین برچیده شد، دنیایی نیست تا اینها دوباره برگردند و خروج از جهنم هم مستحیل است. حضرت فرمود برابر سوره «انعام» خروج از جهنم به دنیا مستحیل است، چون دنیایی در کار نیست. بر فرض اینها از جهنم به دنیا بیایند چه کار می‌کنند همان را خدا می‌داند که فرمود: ﴿لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾، این خداست. پس این علم می‌شود علم ضروری و ازلی و ذاتی. یک علم فعلی است که خارج از مقام ذات است و آن را از مقام فعل انتزاع می‌کنند، نه از مقام ذات. در موارد امتحان این طور است، در علم فعلی سوره مبارکه ۴۷ که به نام مبارک حضرت است، در آنجا آیه ۳۱ این است: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوًا أَعْبَارَكُمْ﴾؛ ما شما را امتحان می‌کنیم تا عالم بشویم! این علم، علم فعلی است. وگرنه ذات اقدس الهی به همه جزئیات قبل از وجود، حین وجود، بعد از وجود عالم است، او ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است.

۳. سوره بقره، آیه ۲۳۱.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۵. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

پس علم یک صفت ذات است، یک علم صفت فعل. این ابتلا که می‌فرماید ما شما را می‌آزماییم تا ما بدانیم که شما در چه حد هستید، این علم علم فعلی است.

مطلب بعدی درباره همین تنويع و دو نوع بودن است. تبارک از این قبیل است، «ذو الجلال» از همین قبیل است. ملاحظه بفرمایید این کلمه تبارک که در آغاز همین سوره «ملک» به الله اسناد داده شد؛ یعنی به ذات اقدس الهی: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾، یعنی «تبارک الله». همین ﴿تَبَارَكَ﴾ که برای ﴿الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ است، در پایان سوره مبارکه «الرحمن» به اسم خدا اسناد داده شد؛ آیه ۷۸ یعنی پایان سوره «الرحمن» این است: ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ﴾. پس یک جا این ﴿تَبَارَكَ﴾ به ﴿الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ مستند است، یک جا این ﴿تَبَارَكَ﴾ به اسم ﴿الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ مستند است. این دو نمونه؛ یکی مسئله علم بود، یکی مسئله تبارک.

نمونه سوم مسئله «ذی الجلال» است. در سوره مبارکه «الرحمن» آیه ۲۷ این است که ﴿وَوَيْتَقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾،<sup>۶</sup> که این ﴿ذُو الْجَلَالِ﴾ برای ﴿وَجْهَ﴾ است، نه اینکه از سنخ نعت مقطوع باشد که برای «رب» باشد؛ یعنی «هو ذو الجلال»؛ بلکه ﴿ذُو الْجَلَالِ﴾ برای ﴿وَجْهَ﴾ است، ﴿وَوَيْتَقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ﴾ که این ﴿وَجْهَ﴾، ﴿ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ است. همین ﴿ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ که در آیه ۲۷ وصف وجه قرار گرفت، در پایان سوره مبارکه «الرحمن» یعنی آیه ۷۸ برای «رب» قرار گرفت، در آن جا در پایان سوره «الرحمن» آمده است: ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾. اینجا این ﴿ذِي الْجَلَالِ﴾ برای رب شد، آن جا ﴿ذُو الْجَلَالِ﴾ برای ﴿وَجْهَ﴾ رب شد.

بنابراین گاهی به لحاظ ذات است گاهی به لحاظ وصف؛ منتها این اسم مشترک است. اما یک سؤال خوبی شد که ذات اقدس الهی برای موسای کلیم تجلی کرده است، در بحث دیروز روشن شد که راه برهان باز است و ما هم به

برهان مکلف هستیم. ما به برهان و دلیل و استدلال مکلف هستیم و خدا را به خوبی می‌توانیم بشناسیم، به اندازه‌ای که مقدور ماست و از ما خواستند. حالا بعضی بیشتر بعضی کمتر، ولی به هر حال خدا کاملاً قابل شناخت است همان را هم عبادت می‌کنیم و همان را به عنوان ربّ می‌پرستیم همه. اما از ما عرفان نخواستند، یعنی شهود که خدا را مشاهده می‌کنیم.

مستحضرید که علم به دو قسم تقسیم شد: یک علم شهودی است یک علم حصولی. آن کسی که مثلاً بیمار است درد می‌کشد، این درد را کاملاً مشاهده می‌کند. وقتی به سراغ طبیب می‌رود طبیب درد او را با علم حصولی می‌فهمد. اینکه فریادش بلند است، چون درد دارد. این درد را با علم حصولی که نمی‌فهمد. وقتی خوب شد، می‌گوید من درد دندان داشتم یا درد دل داشتم، قلبم درد می‌کرد، این علم حصولی است که الآن فقط مفهوم نزد اوست؛ اما آن وقتی که می‌نالد دیگر درد دارد، درد را مشاهده می‌کند، می‌یابد، نه بفهمد. این را می‌گویند علم حضوری. اگر کسی بخواهد ذات اقدس الهی را این گونه مشاهده بکند به علم شهودی، مستحیل مستحیل است، چرا؟ چون او ذاتی است بسیط، یک؛ نامتناهی است، دو؛ کجای او را می‌خواهد مشاهده کند؟ او که بعض ندارد تا بگوید من به اندازه خودم این آب دریا را می‌کشم، او که بعض ندارد. کلّش هم که نامتناهی است. حقیقتی که بسیط نامتناهی باشد عرفان‌پذیر نیست. آن وقت تمام مسائل کشف و شهود به اسمای او برمی‌گردد، به وجه او برمی‌گردد، به جمال و جلال او برمی‌گردد. این دعای نورانی سحر از همین قبیل است، من سؤال می‌کنم، به اسم تو، به وجه تو، به جمال تو، به جلال تو، به عزت تو، اینها همه به اسمای الهی برمی‌گردد. اینها را می‌شود مشاهده کرد. اینها را اگر کسی اهل کشف و شهود باشد موسای کلیم باشد یا آن حالت به او دست بدهد، بله! اینها را می‌تواند مشاهده کرد.

اما اینکه ذات اقدس الهی برای اشیا تجلی می‌کند چگونه است؟ آن یک اسم اعظمی دارد که اوّل با اسم اعظم ظهور می‌کند که تمام گذشته و آینده با او هر کدام سر جای خودشان مشهودند. اینکه «بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۷</sup> که در دعای نورانی «کمیل» است یا خود قرآن فرمود: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾<sup>۸</sup>، این رحمت رحمانیه است. با این رحمت رحمانیه ذات اقدس الهی اوّل تجلی می‌کند که این می‌شود اسم اعظم. در سایه این تجلی، اسامی دیگر مثلاً خالق هست، بعد رازق هست، بعد شافی هست. شما وقتی این اسمای الهی را بررسی می‌کنید شفا یک نحوه روزی است که خدا سلامت و بهبودی را به این بیمار عطا می‌کند. این شفا زیر مجموعه رازق است که خدا رازق است گاهی سلامت عطا می‌کند، گاهی امنیت عطا می‌کند، گاهی امانت عطا می‌کند، گاهی علم عطا می‌کند، گاهی کمال عطا می‌کند، گاهی فتح و پیروزی عطا می‌کند، این رازق است. رازق زیر پوشش خالق است، چون همه اینها به خلقت برمی‌گردد. خالق زیر پوشش رحمت رحمانیه ذات اقدس الهی است. این اسما را برای همین گذاشتند. در دعای «سمات»<sup>۹</sup> هست، در دعای «کمیل»<sup>۱۰</sup> است: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱۱</sup>، این اسما بعضی عظیم‌اند بعضی اعظم. آن اسم اعظم اوّلین تجلی ذات اقدس الهی است. اگر گفتند اهل بیت (علیهم السلام) مظهر اسم اعظم هستند یا «اوّل ما خَلَقَ اللهُ نُورَ نَبِيِّنَا»<sup>۱۲</sup> آن‌جا از یک منظر این نورانیت اهل بیت می‌شود همان رحمت رحمانیه و مانند آن.

۷. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۴.

۸. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۹. جمال الاسبوع بكمال العمل المشروع، ص ۵۳۳: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْزَمِ الْأَجَلُ الْأَكْرَمِ».

۱۰. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۴: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي غَلَبَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ».

۱۱. بلد الأمين و الدرع الحصين، النص، ص ۱۸۸.

۱۲. رک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸: «فَاوْلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورَ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) ... خَلَقَ اللهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)».

غرض این است که این درجات محفوظ است. اما شهود اگر کسی بخواهد بکند، بله اسمای الهی را می‌تواند شهود بکند. اسمای الهی لفظ نیست، این لفظ «الله» نیست که مثلاً کسی اسم اعظم بلد باشد با این لفظ بتواند مشکل را حل بکند! مفهوم ذهنی نیست تا کسی با مفهوم ذهنی بتواند مُرده‌ای را زنده بکند. فلان کس اسم اعظم دارد با «طرفة العینی» از مکه به مدینه رفت! با یک مفهوم ذهنی و با یک صورت ذهنی کسی طی الارض داشته باشد و بیماری را شفا بدهد، اینها نیست. آن حقیقت خارجی است که اگر کسی آن را دریابد و مظهر او بشود، بله خیلی کار از او ساخته است. اگر پیغمبر باشد معجزه درمی‌آورد و اگر امام باشد کرامت در می‌آورد و مانند آن.

در اینجا غرض این است که تبارک از همین قبیل است که ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ﴾، البته درجات تبارک هم ممکن است فرق داشته باشد. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، فرمود کارهای پربرکت از اوست. گاهی می‌بینید یک وقت هیچ کسی هیچ توقع ندارد که مثلاً از یک خانواده ضعیفی فلان بیماری را فلان دانشجو کشف بکند یا فلان مطلب عمیق را فلان طلبه کشف بکند. ما نمی‌دانیم که اسرار چیست؟ پدر که بود؟ جدّ چه بود؟ این خضر راه همیشه هست. وقتی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) به خضر عرض کرد که ما هر دو مسافر بودیم اینجا هم که مسافرخانه ندارد اینها هم که حاضر نشدند ما را به عنوان مهمان قبول بکنند. آن وقت شما دستور می‌دهی ما دو نفر کارگری کنیم این دیوار مخروب را بچینیم، این رازش چیست؟ فرمود رازش این است: ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾<sup>۱</sup>، این دیوار برای برای دو تا بچه یتیم بود زیرش گنج بود پدرشان آدم صالحی بود. ما آمدیم این دیوار را بچینیم تا بعد اینها که

بزرگ شدند بی سرمایه نباشند. خضر راه همیشه هست. برای همه هم هست. حالا ما چه وقت سلاح را به دست آوردیم که خضر راه به بچه‌هایمان نرسد؟

از آن طرف هم در سوره مبارکه «نساء» هست. فرمود آنها که بی‌رحمانه مثل آل سعود تلاش و کوشش می‌کنند چه صهیونیسم و چه استکبار، اینها بدانند عواقب تلخی در پیش دارند. ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرْكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ﴾<sup>۱</sup>. برای یتیم‌های اینها هم مشکل پیش می‌آید. این را تصریح کرد در سوره «نساء» فرمود با یتام دیگران با فقرای دیگران شما کنار بیایید. این طور نیست که بگویید بی تفاوت هستیم. این طور نیست که حالا یعنی کشته شد یا یعنی گرسنه شد به ما چه! این نیست.

خدا این کاشف الغطای بزرگ را غریق رحمت کند! فرمود اگر اسلام نبود و قرآن نبود و اهل بیت نبود، مسیحیتی هم روی زمین نبود، برای اینکه این تورات و انجیل تحریف شده با پیشرفت علم کسی اینها را قبول ندارد که - معاذالله - فلان پیامبر فلان کار را کرده است. قرآن آمده، اهل بیت آمدند عیسی را معرفی کردند، موسی را معرفی کردند، مریم را معرفی کردند، به عظمت اینها، به عصمت اینها، به اعجاز اینها، به کرامت اینها، مردم را آشنا کردند مسیحیت را نگه داشتند. این فرمایش بلند مرحوم کاشف الغطاء است - کاشف الغطای بزرگ پدر این آقا شیخ محمد حسن که صاحب انوار الفقاهه است - فرمود اینها آمدند دین را روی زمین نگه داشتند؛ وگرنه آن تورات تحریف شده، آن انجیل تحریف شده که قابل ماندن نبود با پیشرفت علم، اینها آمدند این کار را کردند.

مرحوم کلینی از وجود مبارک امام نقل می‌کند که مسیح (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكٌ لِجَارِحِهِ لَا مَحَالَةَ»<sup>۲</sup> یعنی امروز اگر کسی علیه آل سعود فریاد نکشد شریک جرم آل سعود است.

۱. سوره نساء، آیه ۹.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۴۵.



این را اینها فرمودند. فرمودند اگر کسی زخم خورده است، شما همین طور رها می‌کنید؟ می‌گویید به من چه! اگر کسی زخم خورده‌ای را ببیند گرسنه‌ای را ببیند بگوید به من چه، شریک جُرم مجرم است. این را کلینی نقل کرد از امام (سلام الله علیه): «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكَ لِجَارِحِهِ لَا مَحَالَةَ»، این را چه کسی گفته؟ مسیح (سلام الله علیه) گفت. همه اینها را قرآن تصدیق کرده است. در سوره «نساء» که فرمود: ﴿وَلْيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ﴾، شما اگر به ایتام دیگران بدرفتاری کردید برای ایتام شما هم این مسئله هست. از این شفاف‌تر، از این روشن‌تر بیان بکند؟ می‌شود ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾، آن وقت نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید.

این می‌شود: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾. این طور دستور دادند به ما، ﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ \* الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ. درست است موت به یک مناسبت مقدم بر حیات است؛ اما به تعبیر بعضی از بزرگان و اهل معرفت ابتلا کنار حیات است یک آدم زنده را امتحان می‌کنند. اگر بفرماید «خلق الحیاة و الموت لیبلوکم» این هماهنگ نیست، چون ابتلا با موت سازگار نیست. مرده را که کسی امتحان نمی‌کند. زنده را امتحان می‌کنند؛ لذا موت را قبل ذکر فرمود، حیات را بعد، ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛ این احسن هم به معنای «أَتَى فعلاً حسناً» است هم به معنای زیباتر است؛ یعنی در فضاها ما را نمی‌خواهند امتحان کنند که چه کسی بد است چه کسی خوب است؛ فرض بر این است که همه باید خوب باشیم؛ منتها امتحان می‌کنند که چه کسی نخبه‌تر است. سخن در این نیست که چه کسی بد است چه کسی خوب است؛ سخن در این است که همه باید خوب باشیم؛ اما امتحان می‌کنند که چه کسی خوب‌تر است؛ البته احسن هم به معنی افعال تفضیل است، هم احسن یعنی «أَتَى فعلاً حسناً».

﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ﴾ \* الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾، اگر «طباق» به معنی دوائر محیط بعضی‌ها با بعض باشد، با حرفی که اقدمین نه قدما، اقدمین در مسائل سپهرشناسی گفتند تام است. آنها سخن از فلک و آسمان و پوست پیازی و اینها نبودند، آنها دیروز به عرض شما رسید که آنها سپهرشناسی را در فنّ ریاضی ذکر می‌کردند نه فنّ طبیعی. سخن از فلک و جرم و جسم و اینها نبود تا شبهه چگونه حضرت خرق التیام می‌کرد، معراج می‌رفت این حرف‌ها مطرح بشود. جسمی در کار نبود، این کراتی است در فضا معلّق. مدارات بودند، این مدارات این دایره‌های وهمی به صورت فلک و جرم درآمده. فرمود چند تا فایده برایش ذکر کردند، یکی اینکه اینها ﴿زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزَيْنَةٍ الْكَوَاكِبِ﴾<sup>۱</sup> که در آیه پنج همین سوره است. یکی ﴿رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾ است یکی ﴿عَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ است. الآن هم تمام این مسافرت‌های رسمی فضا با همین قطب و حرکت و ستاره و اینها مشخص است. اینکه رادیویی هواپیما را اینجا روشن می‌کند و فاصله طولانی در غرب پیاده می‌شود، مثل اینکه شما رادیو را روشن کردی دو ساعت دارد می‌خواند. حالا او یک نگاه کوتاهی هم دارد خلبان، این به برکت همان راهنمایی قطب دارد حرکت می‌کند که کجا قطب است کجا جنوب است کجا شمال است، درجه انحراف کجاست. این فقط اگر از غرب به شرق، یا از شرق به غرب حرکت بکند این پیچ را می‌پیچاند که ما می‌خواهیم به فلان قسمت شرق حرکت کنیم همان جا نشسته است کاری ندارد با این. این مثل راننده نیست که مرتّب بچرخاند. این مثل رادیوست که روشن کرده حرکت می‌کند. این به برکت راهنمایی قطب است ستاره است، جنوب و شمال است، این نظم است. فرمود ما این کار را کردیم: ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾، فرمود شما ده‌ها بار بگردید یک جای خالی نمی‌بینید. ما یک اختلاف داریم یک مخالفت داریم یک تفاوت؛ مخالفت صد درصد بد است، اختلاف هم پنجاه درصد

بد است، تفاوت هم که کلاً ویران است. فرمود این نظمی که شما می‌بینید اینها یک اختلاف محمود و ممدوح است، اختلافی نیست که باهم اختلاف داشته باشند. اختلاف به معنای تضاد نیست، اختلافی که بد است به معنی تضاد است به معنی ناسازگاری است. اختلافی که در قرآن آمده یعنی یکی جانشین دیگری می‌شود. فرمود شب و روز مختلف هستند: ﴿يَكُورُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَورُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ﴾، ﴿يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ﴾<sup>۱</sup>، و اختلاف اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، یعنی یکی خلف دیگری می‌آید. اگر همیشه شب باشد زندگی ممکن نیست، همیشه روز باشد زندگی ممکن نیست. فرمود ما روز را یا شب را ﴿خَلْفَهُ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ جانشین آن قرار دادیم، بعضی از کارها را در شب، بعضی از کارها را در روز؛ شب برای استراحت، روز برای کار. در روایات ما هست اگر کسی کسب را به شب اختصاص بدهد حق چشم را ادا نکند، کار او حرام است. این کلمه حرام در روایات آمده است. این سبک اسلامی ما چیست؟ سبک اسلامی ما این است که صبح بخوابد تا ساعت ده، از آنجا بیاید مغازه را باز کند، شب‌ها این همه بی‌حجابی‌ها و بدحجابی‌ها، بدرفتاری‌ها و صرف بشود این می‌شود مغازه اسلامی؟! اصلاً شب برای کار نیست. شما روایات کسب شب را نگاه کنید، فرمود اگر کسی حق چشم را ادا نکند کسبش حرام است.<sup>۳</sup> حرام است یعنی خدا محروم می‌کند، حالا حرکت تکلیفی ندارد. فرمود این شب خلیفه روز است، روز خلیفه شب است. «مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ»<sup>۴</sup> هستند؛ یعنی یک عده می‌روند یک عده می‌آیند. این اختلاف رحمت است؛ یعنی کسی جانشین دیگری، دیگری باید کار او را انجام بدهد.

۱. سوره حج، آیه ۶۱؛ سوره لقمان، آیه ۲۹؛ سوره فاطر، آیه ۱۳؛ سوره حدید، آیه ۶.

۲. سوره فرقان، آیه ۶۲.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۲۷. «مَنْ بَاتَ سَاهِرًا فِي كَسْبٍ وَلَمْ يُعْطِ الْعَيْنَ حَقَّهَا مِنَ النَّوْمِ فَكَسَبُهُ ذَلِكَ حَرَامٌ»

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۱.

اما تفاوت یعنی این رشته‌ای که نزد شما هست یک حلقه‌اش فوت بشود. فرمود در کلّ نظام چنین چیزی ما نداریم: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾، «فات، یفوت» آن می‌شود تفاوت؛ یعنی مثل اعداد ریاضی است این رهبران حکمت متعالیه را خدا رحمت کند! یک وقت ابوریحان بیرونی از او نقل شده است که نظم عالم به قدری است که اگر آسمان و زمین به صدا در بیایند می‌شود موسیقی، از بس منظم است. این از او نقل شده است. اما آنکه در حکمت متعالی است این است که جهان مثل حلقات ریاضی است. اگر کسی عدد پنج را بین چهار و شش بردارد در دستش می‌ماند؛ حالا چه به صورت اختلاس چه به صورت نجومی. به هر حال یک روز رسوا می‌شود فرمود عالم مثل ریاضیات منظم است حق هر کسی سر جای خودش باید باشد. اگر کسی این عدد پنج را بین چهار و شش بردارد این را کجا می‌خواهد بگذارد؟ هر عددی جای خاص خودش را دارد این به هر حال در دستش می‌ماند رسوا می‌شود. حالا دو روز یا دو سال! این را حکمت متعالیه ثابت کرده است که حلقات جهان مثل عدد ریاضی است. فرمود هیچ چیزی فوت نشده است، هیچ چیزی از جایش کنده نشده است هر چیزی سر جای خودش است، می‌گویی نه! دو بار سه بار چهار بار صد بار مطالعه کن. به هر حال خسته می‌شوی بخواهی جایی بی‌نظمی پیدا کنی خسته می‌شوی. عالم جای بی‌نظمی نیست هر چیزی سر جای خودش است، ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾. می‌گویی نه، ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ \* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ﴾، «خاسی»، یک؛ «حسیر» با سین، دو؛ یعنی خسته و وامانده. دو تا خطر را ذکر کرد. به سگی که خیلی تلاش و کوشش می‌کند چیزی به او نمی‌دهند می‌گویند «إِخْسَى». به جهنمی‌ها هم می‌گویند «إِخْسَى». ﴿أَحْسَوْا﴾ حرف زنید. «محسور» با سین یعنی خسته شده و وامانده. غیر از این دو تا عنوان که ﴿خَاسِيًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾، دو تا مطلب را هم با یک کلمه بیان کرده، فرمود: ﴿كَرَّتَيْنِ﴾، این ﴿كَرَّتَيْنِ﴾ هم در تعبیرات عرفی ما به معنای تشنیه

نیست، هم در تعبیرات منطقی هم در تعبیرات فلسفی. در تعبیرات فلسفی وقتی می‌گویند معقول ثانی، یعنی «ما لیس باوّل» ممکن است پنجم ششم هفتم باشد! در منطق که می‌گویند معقول ثانی منطقی است، یعنی اوّل نیست ممکن است دوم سوم چهارم باشد! ما در تعبیرات عرفی می‌گوییم این دست دوم است، دست دوم است یعنی چه؟ یعنی نو نیست، حالا ممکن است پنجمی یا ششمی باشد. این ﴿كَرَّتَيْنِ﴾؛ یعنی بیش از یک بار، این یک یعنی یک! دوم اینکه بین ﴿كَرَّتَيْنِ﴾ و «مَرَّتَيْنِ» فرق است. فرمود «مَرَّةً»؛ فرمود «كَرَّةً». «كَرَّةً» از تکرار است. دو بار تکرار کن: مثلاً صدبار که دیدی، یک صد بار دیگر هم بین. پس بین ﴿كَرَّتَيْنِ﴾ با «مَرَّتَيْنِ» خیلی فرق است. فرمود دو بار، فرمود دو تکرار. ما بی‌نظمی در عالم نمی‌بینیم. اگر کسی - خدای ناکرده - مالی را از بیت‌المال گرفته در دستش می‌ماند حالا زود یا دیر! خلاقی کرده بیراهه‌ای رفته راه کسی را بسته، در دستش می‌ماند. هیچ ممکن نیست کسی خلاف بکند بتواند پنهان بکند؛ مثل اینکه عدد پنج را بین چهار و شش بردارد این در دستش می‌ماند. مگر اینکه سرجایش بگذارد و گرنه هر چیزی در جای خودش عددی دارد. فرمود عالم این قدر منظم است، چیزی در جایش نباشد نیست، ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ﴾؛ مراجعه بکنید و فطور و شکاف و اینها را نمی‌بینید که مثلاً پنج اگر بین چهار و شش گرفته بشود اینجا شکافی است ما نمی‌گذاریم کسی این کار را بکند. ما که نکردیم، کسی دیگر هم نمی‌تواند این کار را بکند که اوضاع را به هم بزند.

﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾، نه «مَرَّتَيْنِ». یک بار تکرار کردی، حالا ده بار، بیست بار، سی بار شد، دوباره همین تکرار را تکرار کن، نه اینکه مرّه را دوباره تکرار کن. ﴿كَرَّتَيْنِ﴾، آن وقت ﴿يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا﴾، یک؛ ﴿وَهُوَ حَاسِرٌ﴾، دو.

«و الحمد لله رب العالمین»